

نقل قول‌ها در جلسه‌ سی و یکم

شرح داستان دقوقی و ابدال

ایرج شهبازی

خردادماه ۱۴۰۲

شنیدنِ دقوقی در میانِ نمازِ افغان آن کشتی که غرقِ خواست شدن

(۱۹۰) آن دقوقی در امامت کرد ساز
وآن جماعت در پی او در قیام
ناگهان چشمش سوی دریا فتاد
در میان موج دید او کشتی‌ای
هم شب و هم ابر و هم موجِ عظیم
(۱۹۵) تندبادی هم‌چو عزرائیل خاست
اهل کشتی از مهابت کاسته
دست‌ها در نوحه بر سر می‌زدند
با خدا با صد تَضَرُّعِ آن زمان
سر برهنه در سجود آنها که هیچ
(۲۰۰) گفته که بی‌فایده است این بندگی
از همه اومید بیریده تمام
زاهد و فاسق شد آن دم مُتَّقِی
نه ز چپ‌شان چاره بود و نه ز راست
در دعا ایشان و در زاری و آه

اندر آن ساحل درآمد در نماز
اینتُ زیبا قوم و بگزیده امام!
چون شنید از سوی دریا: «داد داد»!
در قضا و در بلا و زشتی‌ای
این سه تاریکی و از غَرَقاب بیم
موج‌ها آشوفت اندر چپ و راست
نعره و اوایل‌ها برخاسته
کافر و مُلحد همه مُخلَص شدند
عهدها و نذرها کرده به جان
رویشان قبله ندید از پیچ‌پیچ
آن زمان دیده در آن صد زندگی
دوستان و خال و عم، بابا و مام
هم‌چو در هنگامِ جان‌کندن شقی
حیله‌ها چون مُرد، هنگامِ دعاست
بر فلک زیشان شده دودِ سیاه

دعا و شفاعتِ دقوقی در خلاصِ کشتی

(۲۰۵) چون دقوقی آن قیامت را بدید
گفت: «یارب! منگر اندر فعل‌شان!
خوش سلامت‌شان به ساحل بازبر!
ای کریم و ای رحیمِ سَرمدی!
ای بداده رایگان صد چشم و گوش!
(۲۱۰) پیش از استحقاق بخشیده عطا

رَحِمِ او جوشید و اشک او دوید
دست‌شان گیر، ای شه نیکونشان!
ای رسیده دست تو در بحر و بر
درگذار از بدسگالان این بدی!
بی‌ز رشوت بخش کرده عقل و هوش!
دیده از ما جمله کُفران و خطا

ای عظیم! از ما گناهانِ عظیم
ما ز آز و حرص خود را سوختیم
حُرمتِ آن که دعا آموختی
تو توانی عفو کردن در حریم
وین دعا را هم ز تو آموختیم
در چنین ظلمت چراغ افروختی».

(۲۱۴) هم‌چنین می‌رفت بر لفظش دعا
اشک می‌رفت از دو چشمش، و آن دعا
آن دعای بی‌خودان، خود، دیگر است
آن دعا حق می‌کند؛ چون او فناست
واسطهٔ مخلوق نه اندر میان
آن زمان چون مادرانِ با وفا
بی‌خود از وی می‌برآمد بر سَمَا
آن دعا زو نیست، گفتِ داور است
آن دعا و آن اجابت از خداست
بی‌خبر ز آن لابه کردن جسم و جان



«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ یعنی «یا [کارهایشان] مانند تاریکیهایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می‌پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری است. تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هر گاه [غرقه] دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می‌بیند، و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود».

(سوره نور، آیه ۴۰)



«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَكِنَّا أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ یعنی «او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: «اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد».

(سوره یونس، آیه ۲۲)



به نظر اولین آندرهیل، دعا همواره در برابر همه استدلالات مخالفان خود به خوبی مقاومت کرده و تا امروز هیچگاه صحنه را به طور کامل ترک نکرده است:

«دعا که یکی از خصائص اسرار آمیز انسان است، بارها و بارها از سوی مکاتب عقل گرا و طبیعت گرای رایج مورد شک و تردید واقع شده و بارها و بارها بازگشته و حقوق خود را در زندگی انسان مطالبه کرده است.»

(حیات معنوی، ص ۲۱)



آدمی باید، بی توجه به پاسخ مثبت یا منفی دعا، پیوسته نیایش کند و دست از دعا کردن بر ندارد:

ای اخی! دست از دعا کردن مدار با اجابت یا رد اویت چه کار؟

(مثنوی، د ۶ / ۲۳۴۴)



بسیاری از انسان‌ها، هنگام مشکلات خدا، را آشکارا در کنار خود می‌یابند و از او مدد می‌خواهند، اما در رفاه و راحتی، او را گم می‌کنند و در پی دلیل برای اثبات وجود او می‌گردند:

آن زمان خود جملگی مؤمن شوند آن زمان خود سرکشان بر سر دوند
آن زمان زاری کنند و افتقار همچو دزد راهزن در زیر دار

(مثنوی، د ۶ / ۴۷۰۰ - ۴۶۹۹)



درد و رنج باعث می‌شود که انسان بی آنکه در پی دلیلی برای اثبات وجود خداوند باشد، از او یاری بخواهد، اما آن گاه که از محنت و سختی‌هایی می‌یابد، در پی اثبات خدا می‌گردد:

هم از آن سو جو که وقت درد تو
وقت درد و مرگ از آن سو می‌نمی
وقت محنت گشته‌ای الله‌جو
می‌شوی در ذکر یاربی دو تو
چونکه درد رفت چونی اعجمی؟
چون که محنت رفت گویی: راه کو؟

(مثنوی، د ۶ / ۱۱۴۲ - ۱۱۴۰)



انسان در دشواری‌ها به یاد خدا می‌افتد:

چون درآید نزع و مرگ، آهی کنی
تا نمایی غرق موج زشتی
یاد ناری از سفینه راستین
چون که در مانی به غرقاب فنا
دیو گوید: «بنگرید این خام را!»
ذکر دلت و چارق آنگاهی کنی
که نباشد از پناهی پستی
ننگری در چارق و در پوستین
پس «ظلمنا» ورد سازی برولا
سر بُرید این مرغ بی هنگام را!

(مثنوی، د ۵ / ۱۹۷۱ - ۱۹۶۷)



دعا و اجابت آن از فضل و رحمت خداست:

این دعا تو امر کردی ز ابتدا
چون دعامان امر کردی، ای عجب!
ورنه حاکی را چه زهره این بُدی؟
این دعای خویش را کن مستجاب

(مثنوی، د ۶ / ۲۳۲۰ - ۲۳۱۹)



دعا در واقع نوعی عشق‌بازی خدا با انسان است: او خود به انسان شوق دعا و نیروی نیایش را می‌بخشد و خود نیز آن را مستجاب می‌کند و به خاطر دعا به انسان پاداش می‌دهد:

جز تو پیشِ که برآرد بنده دست؟ هم دعا و هم اجابت از تو است
هم ز اول تو دهی میل دعا تو دهی آخر دعاها را جزا

(مثنوی، د ۴ / ۳۵۰۰ - ۳۴۹۸)



حال که دعا و اجابت آن از خداست، آدمی جز خدا به چه کسی باید پناه ببرد؟

جز تو پیش که برآرد بنده دست؟ هم دعا و هم اجابت از تو است

(مثنوی، د ۴ / ۳۴۹۹)



دعای ما نتیجهٔ تعلیم و آموزش خداست:

این دعا هم بخشش و تعلیم توست گرنه در گلخن گلستان از چه رُست؟

(مثنوی، د ۲ / ۲۴۴۹)



و نیز:

ما ز حرص و آز خود را سوختیم وین دعا را هم ز تو آموختیم

(مثنوی، د ۳ / ۲۲۱۵)



خدا دعا را بر زبان آدمی جاری می‌سازد و نیایش را به او هدیه می‌کند؛ از این رو آدمی باید استجابت
دعاهایش را از خدا مطالبه کند:

هم دعا از من روان کردی چو آب هم نباشش بخش و دارش مُسْتَجَاب!
هم تو بودی اوّل آرنده دعا هم تو باش آخر اجابت را رجا!

(مثنوی، د ۵ / ۴۱۶۳ - ۴۱۶۲)



هیچ دعایی بدون پاسخ نمی‌ماند و هر که از توفیق دعا برخوردار شود، حتماً دعایش مورد توجه خدا قرار می‌گیرد:

آن یکی می‌زد سحوری بر دری نیم شب می‌زد سحوری را به جد
اولاً وقتِ سحر زن این سحورا! دیگر آنکه فهم کن، ای بوالهوس!
کس در اینجا نیست جز دیو و پری بهر گوشی می‌زنی دف، گوش کو؟
گفت: «گفتی، بشنو از چاکر جواب! بهر حق این خَلق زرها می دهند
مال و تن در راه حجّ دوردست هیچ می‌گویند کآن خانه تهی است؟
هیچ می‌گویند کاین لَبِیک‌ها بلکه توفیقی که لَبِیک آورد
بلکه توفیقی که لَبِیک آورد

درگهی بود و رواقِ مهتری گفت او را قایلی کای مُسْتَمِد،
نیم شب نَبود گه این شرّ و شور که در این خانه درون خود هست کس؟
روزگارِ خود چه یاوه می‌بری؟ هوش باید تا بداند، هوش کو؟
هوش باید تا بداند، هوش کو؟ تا نمانی در تَحْییر، و اضطراب ...
صد اساسِ خیر و مسجد می‌نهند خوش همی بازند چون عُشاقِ مست،
بلکه صاحبِ خانه جانِ مُخْتَبی است ... بی ندایی می‌کنیم آخر چرا؟
هست هر لحظه ندایی از اَحَد ...»

(مثنوی، د ۶ / ۸۷۱ - ۸۴۶)



«بیان آن که الله گفتنِ نیازمند عینِ لَبِیک گفتنِ حق است»:

آن یکی الله می‌گفتی شبی
گفت شیطان: «آخر ای بسیار گو!
می‌نیاید یک جواب از پیش تخت
او شکسته دل شد و بنهاد سر
گفت: «هین، از ذکر چون وامانده‌ای؟
گفت: «لَیْکُمْ نَمِیْ آید جواب
گفت: «آن الله تو لَیْکِ ماست
حیله‌ها و چاره جویی های تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست
بر دهان و بر دلش قفل است و بند

تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی
این همه الله را لَیْکِ کو؟
چند الله می‌زنی با روی سخت؟
دید در خواب او خَضِر را در خُضِر
چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟
ز آن همی‌ترسم که باشم ردّ باب.
و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
جَدْب ما بود و گشاد این پای تو
زیر هر یا رَبّ تو لَیْکِ هاست.
ز آنکه یا رَبّ گفتنش دستور نیست
تا نالد با خدا وقت گزند

(مثنوی، د ۳ / ۲۰۰ - ۱۸۹)



خداوند استجابت را بر دعا بسته و این دو را قرین هم قرار داده است؛ از این رو حتی دعای کافران و بت پرستان
نیز بی جواب نمی‌ماند:

گفت حق: «گر فاسقی و اهلِ صنم
تو دعا را سخت گیر و می‌شخول!

چون مرا خوانی، اجابت‌ها کنم».
عاقبت برهاندت از دست غول

(مثنوی، د ۳ / ۷۵۶ - ۷۵۵)